**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021116**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما در مورد دلالت‌های اطلاقی و نحوۀ تحلیل حقیقت‌های اطلاقی صحبت می‌کردیم، من سابق این بحث را که دنبال می‌کردیم مثال‌های متنوعی بر این بحث را مطرح کرده بودم، و در مورد مثال‌ها بحث کرده بودم، جلسات متعددی، وارد آن بحث‌هایش نمی‌شوم ولی به نظرم رسید یک قسمتی از بحث را دنبال کنیم مناسب هست و آن بحثی هست که گاهی اوقات یک دلالت اطلاقی با کثرت استعمال و کثرت تکرر تبدیل می‌شود به یک دلالت وضعی به نحو وضع تعینی، تحلیل حقیقت این قضیه مفید است، حالا یکی دو تا مثال برایش بزنم بعد در موردش صحبت کنیم، یکی از مثال‌هایی که دلالت اطلاقی هست که ما مفصل درباره‌اش صحبت کردیم، مکرر هم صحبت کردم بحث کلمۀ ثقه هست، ثقه در اصل لغت به معنای مورد اعتماد است، اطلاق قضیه اقتضاء می‌کند که مراد از ثقه، ثقۀ در آن امری هست که شخص در آن امر ثقه را به آن حمل کردیم، مثلا یک موقعی می‌گوییم قصاب ثقه است، یعنی در امور مربوط به قصابی ثقه است، یک موقع می‌گوییم که دکتر ثقه است، یعنی خوب عمل می‌کرد و در تشخیصش وارد است و کم نمی‌گذارد در معاینات و تشخیصاتش کم نمی‌گذارد. همینجور در هر موردی به تناسب آن مورد ثقه معنای خاص خودش را پیدا می‌کند. ثقه در مورد امر حدیث اگر باشد ثقه به معنای راستگو هست، البته ما می‌گفتیم که اطلاق قضیه اقتضاء می‌کند که مراد از ثقه یعنی واجد جمیع شرایط قبول خبر ولو شرایطی که در یک زمان خاصی معتبر باشد، با این مقدمه چینی‌ها نتیجه می‌گرفتیم که از ثقه، ثقه مراد امامی صدوق است، بحث این هست که الآن در استعمالاتی که ثقه را به کار می‌برند یعنی در کتب مثلا رجالی متأخر، علامۀ حلی به آن طرف مثلا، کلمۀ ثقه را که به کار می‌برند مرادشان از ثقه راستگو است، حالا چه صحت مذهب داشته باشد، چه صحت مذهب نداشته باشد، آن هم این ثقه را که به کار می‌برند حتی فرض کنید در مورد دکتر هم که می‌گوییم این دکتر ثقه است یعنی راستگو است یا راستگو نیست. قصاب هم ثقه است به این معنا. دیگر مراد از ثقه، ثقۀ مربوط به آن عمل خاص نیست، خب صحبت سر این است که چطور شده که ثقه از این تبدیل و تبدل ثقه به معنای صدوق به چه بحث شکل گرفته؟ این یک تحلیل. یک تحلیل دیگر اینکه ببینید کلمۀ شیعه، اصل شیعه در لغت به معنای پیرو است، مطلق پیرو است. و در قرآن هم شیعه به همین معنا به کار رفته ولی پیغمبر صلوات الله علیه در مورد حضرت امیر روایاتی را مطرح کردند علیٰ ان شیعة علی هم الفائزون، این روایت‌ها منشاء این شده که شیعة علی زیاد اطلاق بشود ولی به تدریج الشیعة را که شما به کار می‌برید مرادش مطلق پیرو نیست، یک گروه خاصی که آن پیروان حضرت علی هستند، اصلا وضع تعینی پیدا کرده الشیعة در شیعۀ حضرت امیر، البته به شرطی که اینجور نیست که شیعه آن معنای اوّلیه‌اش مهجور شده باشد در جایی که مضاف باشد، بنابراین به کار بردن کلمة شیعة معاویه، شیعة عثمان اشکال ندارد و به کار هم می‌رود، ولی الشیعة علی وجه الاطلاق که اطلاق می‌شود به این معنا هست. مرحوم شیخ مفید در مقدمۀ اوائل المقالات تعریف الشیعة را آنجا ارائه داده و بعضی از صحبت‌هایی که در مورد آن بحث که می‌کنم آنجا دارد. صحبت سر این است که چطور می‌شود که شیعه که به معنای مطلق پیرو است تبدیل می‌شود به یک معنای خاص این تبدیل و تبدلات به چه نحوی صورت می‌گیرد؟ در توضیح این بحث ما برمی‌گردیم به بحث وضع تعینی، در بحث وضع تعینی اینکه من این بحث را دوباره طرح کردم به دلیل اینکه یک سری نکاتی که ما در بحث وضع تعینی امسال مطرح کردیم به نظر می‌رسد ناقص است، باید آنها را تکمیل کنیم. در بحث وضع تعینی یک اشکالی مرحوم آقای صدر مطرح کردند که کثرت استعمال به نحو مجازی چگونه می‌تواند منشاء قرن اکید بشود، اشکال هم این هست که استعمال مجازی استعمال با قرینه است، استعمال با قرینه چگونه منشاء ایجاد قرن اکید بین لفظ بی قرینه و آن معنا بشود، چطور تأثیر قرینه اینجا حذف می‌شود بر دلالت؟ مرحوم آقای صدر پاسخ‌هایی می‌دهند که اینجا چون قرینه یک قرینۀ شخصیه نیست، قرینۀ کلیه هست آن قرن اکید بین ذات ذوالقرینه و شیء دیگر ایجاد می‌شود که ما سابقا اشاره می‌کردیم نیازی نیست به این بحث مختلف السنخ بودن قرینه و شخصی نبودن قرینه تکیه بکند، البته مؤثر هست این مطلب در سرعت گرفتن وضع تعینی ولی لازم نیست حتما به این شکل باشد، می‌شود ما وضع تعینی هم تصویر کنیم ولو استعمالات با قرینه باشد وضع تعینی بین ذات معنا، ذات لفظ و آن معنا ایجاد بشود. این بحث‌هایی بود که سابق مفصل در موردش بحث کردیم آنها را نمی‌خواهم تکرار کنم. نکته‌ای که اینجا می‌خواهم رویش بحث کنم این است ببینید ما مشکلی که در تحلیل حقیقت وضع تعینی داریم عمیق‌تر از این هست، که با بحث قرینه و حذف تأثیر قرینه بتوانیم مشکل را حل کنیم، بحث این است ما سابقا این مطلب را اشاره می‌کردیم که استعمالات مجازی با استعمالات حقیقی در مستعمل فیه فرقی ندارد، هر دوی اینها مستعمل فیه‌شان یکی است بنابر تحقیق. تفاوتی که اینجا هست در این هست که در معنای مجازی آن مستعمل فیه، ارادۀ استعمالی مقدمه است بر یک ارادۀ تفهیمی دیگر ولی در معنای حقیقی نه مقدمه نیست. ما وقتی می‌خواهیم بگوییم که رأیت اسدا و معنای حقیقی را اراده کردیم، رأیت اسدا را در اسد به کار بردیم ولی می‌خواهیم معنای اسد را به ذهن مخاطب منتقل کنیم و دیدن اسد را در ذهنش در مرحلۀ قضیۀ معقوله به ذهن او اخطار بدهیم و ایجاد کنیم در ذهنش مشابه این قضیۀ معقوله‌ای که در ذهن متکلم وجود دارد. ولی در بحث وضع مجاز ولو شما لفظ را استعمال می‌کنید در همان معنای خودش، ولی در مرحلۀ شکل‌گیری قضیه و در مرحلۀ مراد تفهیمی نمی‌خواهید به مخاطب این مطلب را افهام کنید که شما شیر بیابان را دیدید، رأیت اسدا یرمی می‌خواهید این مطلب را به مخاطب بفهمانید که من کسی را که در شجاعت به منزلۀ شیر بود و شبیه شیر بود او را دیدم، یعنی در معنای حقیقی مراد تفهیمی همان مراد استعمالی است ولی در معنای مجازی مراد تفهیمی غیر از مراد استعمالی است، مراد استعمالی مقدمه است برای مراد تفهیمی دیگر که ما آنجا این مطلب را هم توضیح می‌دادیم که مراد استعمالی آن چیزی هست که لفظ غالب بر آن است، لفظ هم در استعمال حقیقی و هم در استعمال مجازی غالب برای معنای حقیقی است، ولی یک بار هدف ما بر اینکه این لفظ را غالب معنای حقیقی قرار دادیم افهام خودش است، گاهی اوقات تفهیم یک معنای دیگری است ورای این معنای اوّلیه‌ای که لفظ را غالب برای او قرار دادیم. بحث این هست حقیقت معنای حقیقی با حقیقت معنای مجازی فرق دارد، بحث سر این هست که چطور می‌شود که آن مراد تفهیمی، یعنی در معنای حقیقی مراد تفهیمی همان معنای حقیقی است ولی در معنای مجازی مراد تفهیمی چیز دیگری است، چطور این مدل، یعنی معنای حقیقی و معنای مجازی عوض می‌شود؟ این را باید تحلیل کنیم. ما قبلا مفصل در مورد فرق بین معنای حقیقی و معنای مجازی، ۷، ۸ تا فرق بین اینها گذاشتیم، یکی از نکات همین بود که معنای حقیقی لفظ غالب او هست، ولی معنای مجازی لفظ غالب معنای مجازی نیست. این غالبیت معنای حقیقی که به وضع تعینی می‌خواهد حاصل بشود چجوری حاصل می‌شود؟ سوال این است. ما در واقع اینجا یک نکته‌ای را اشاره بکنم قبل از اینکه این بحث را بخواهم ادامه بدهم آن این است که مرادات تفهیمیه ما قبلا هم اشاره کردیم، بعضی مرادات تفهیمیه در طول استعمال است و به تبع استعمال است، بعضی مرادات تفهیمیه در طول استعمال نیست و به تبع استعمال نیست، چطور؟ آن مثال‌هایی که در مورد زشت و زیبا می‌زدیم که برای روشن شدن معنای مراد تفهیمی می‌گفتیم این یک صنعت بدیعی است در ادبیات به نام زشت و زیبا، می‌گوید ای فضل تو خر فضل تو خر فضل تو خروار، اینجا کلمۀ خر را که به کار می‌برد ازش آن معنای خر به ذهن مخاطب اخطار داده می‌شود ولی مراد استعمالی‌اش این نیست، مراد استعمالی غالب قرار دادن کل خروار برای معنای خودش است، اینجا افهام معنای خر از این واژه به تبع استعمال نیست که، اصلا قبل از استعمال این فهمانده می‌شود، مستعمل فیه وقتی کلمه تمام می‌شود تازه مشخص می‌شود، لفظ مستعمل فیه هنوز تکمیل نشده ولی یک مراد تفهیمی اینجا وجود دارد، آن یک جور مراد تفهیمی است، مراد تفهیمی عرضی. ولی مجاز مراد تفهیمی طولی است، یعنی در طول غالب قرار دادن لفظ برای معنای حقیقی ما یک مطلب دیگری را می‌خواهیم تفهیم کنیم در طول او آن مطلب می‌خواهد تفهیم بشود. این اصل مطلب. صحبت سر این هست که آیا می‌شود با کثرت استعمال آن مستعمل فیه آن معنای مجازی که مراد تفهیمی هست اصلا مستعمل فیه بشود، ما اسد را در رجل شجاع به نحو ارادۀ تفهیمی به کار می‌بردیم، استعمال مجازی این بود، اسد را در معنای خودش به کار می‌بریم ولی مراد تفهیمی ما رجل شجاع بود، مراد تفهیمی می‌خواهد تبدیل بشود به مراد استعمالی، این مطلب هست، باید تحلیل بشود. یعنی به تعبیر دیگر ما در، عرض کردم مراد تفهیمی که در مجاز هست مراد طولی هست، یعنی اوّل ما لفظ را در معنای حقیقی استعمال می‌کنیم لفظی که در معنای حقیقی استعمال می‌شود مقدمه هست برای اینکه این معنای تفهیمی را ما به مخاطب انتقال بدهیم، این واسطه می‌خواهد حذف بشود، به طوری که با به کار بردن لفظ مستقیما آن معنای مراد تفهیمی اخطار داده بشود.

**شاگرد:‌** وضع تعینی بشود؟

**استاد:** وضع تعینی دیگر. به نحو وضع تعینی. بحث این است این را باید تحلیل کنیم، یعنی بحث وضع تعینی بنا برتحقیق که مجاز در مرحلۀ مراد تفهیمی است نه در مرحلۀ مراد استعمالی است عمیق‌تر از اشکالی که اینجا هست عمیق‌تر از اشکال این هست که نقش قرینه اینجا چطور حذف می‌شود؟ اصلا موضوعیتش عوض می‌شود، آن بحث‌هایی که مرحوم شهید صدر مطرح کردند این هست که استعمالات کثیر با قرینه چطور منشاء اینجاد قرن اکید بین لفظ بی قرینه و معنا می‌شوند؟ ولی ما سؤال را اینجوری طرح می‌کنیم، استعمالاتی که معنای مجازی مراد تفهیمی است نه مراد استعمالی، چگونه منشاء می‌شود که این مراد تفهیمی تبدیل بشود به مراد استعمالی؟ فرق مراد تفهیمی و مراد استعمالی هم در بحث‌های مربوط به مجاز دو تا فرق هست، یکی اینکه مراد استعمالی لفظ غالب آن معنا هست ولی در مراد تفهیمی غالب نیست، ثانیا در مراد تفهیمی در موارد مجاز این مراد تفهیمی هست که در طول آن مراد استعمالی به ذهن مخاطب اخطار داده می‌شود، یعنی اوّل ما لفظ را در معنای حقیقی استعمال می‌کنیم در طول استعمال لفظ در معنای حقیقی معنای مجازی را به ذهن مخاطب تفهیم می‌کنیم، این واسطه چطور حذف می‌شود؟ این اصل اشکال را توجه کنید. ما اینجا ۲، ۳ تا بحث را با هم می‌خواهم طرح کنم اینها یک مقداری پاسخ‌هایشان نزدیک هم هست، همدیگر را کمک می‌کنند که مطلب همدیگر را روشن کنند. یک بحث دیگر حالا این هست که ما قبلا شاید در بعضی بحث‌ها به این مطلب اشاره می‌کردیم که مثلا در آیۀ شریفۀ و جاء رجل من اقصی المدینة یسعی که مراد از این رجل حبیب نجار هست، خب بحث سر این هست که آیا کلمۀ رجل در حبیب نجار به کار رفته؟ یعنی مستعمل فیه ما از رجل حبیب نجار است؟ پاسخ مطلب این است که نه، یعنی ما رجل را غالب برای حبیب نجار قرار ندادیم، بله اینکه خارجا آن رجلی که آمده است حبیب نجار است منشاء نمی‌شود که لفظ رجل را بگوییم در او استعمال کردیم، باید بین دو چیز تفکیک کرد، مستعمل فیه و مورد استعمال، حبیب نجار مستعمل فیه رجل نیست، بلکه مورد استعمال است. صحبت سر این هست که احساس می‌شود گاهی اوقات به کثرت استعمال یک لفظ در یک مورد آن مورد از مورد استعمال بودن به مستعمل فیه بودن تبدیل احیانا ممکن است بشود، یک مثال عرض بکنم، یکی از واژه‌هایی که در لغت دو تا معنا برایش ذکر کردند کلمۀ ضریر است، ضریر در اصل لغت به معنای آسیب دیدن است، ولی یک معنای دیگری هم برای ضریر هست به معنای نابینا، آیا این دو تا معنا دو تا وضع مستقل از هم دارند؟ به نظر می‌رسد اینجور نباشد که کلمۀ ضریر را یک بار به معنای مطلق آسیب دیده وضع کرده باشند یک بار ضریر را در خصوص نابینا، بلکه چون کلمۀ ضریر را در موارد نابینا مکرر استعمال کردند به تدریج این معنای حقیقی پیدا کرده، ببینید بعضی وقت‌ها حالا یک مثال دیگری هم بزنم، کلمۀ مثلا بیضه اصلش به معنای شیء بیضوی هست ولی به تدریج این بیضه در مورد عضو خاصی از اشخاص به کار می‌رود به خصوص با تعبیر تثنیه‌اش، چطور شده که این یک همچین وضع تعینی هم پیدا کرده؟ اتفاقا دقیقا معاد فارسی‌اش هم همین است، معادل فارسی بیضه همین مراحل درش وجود دارد که اصلش به معنای مطلق شیء گرد و بیضوی شکل هست به معنای مثلا تخم مرغ، خاگینه منسوب به همین واژه هست که ترجمۀ فارسی بیضه هست، ولی به معنای غذایی که با تخم مرغ درست می‌شود ولی به تدریج این یک معنای وضع تعیین پیدا کرده، این چه شکلی است؟ این وضع تعینی پیدا کرده؟ چطور یک معنای عام به تدریج وضع تعینی در خاص پیدا می‌کند؟

**شاگرد:‌** «ی»اش ایافه است.

**استاد:** نه آن «ی»اش، خایه‌گینه است اصلش، آن «ی»اش در کثرت استعمال افتاده شده خاگینه. اصلا یک شعر مال حافظ است

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه |  | زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد |

فکر کنم شعرش این باشد، آن کلمۀ بیضه‌اش در بعضی نسخ قدیمی تبدیل به معنای فارسی شده، چون اصل این واژه در فارسی به معنای تخم مرغ است، ولی همین تخم مرغ اوّل به معنای کنایی از عضو خاص به کار می‌رفته، ولی به تدریج این معنای کنایی تبدیل می‌شود به یک معنای حقیقی. اینها چگونه هست که اینجوری شکل می‌گیرد؟ حالا من قبل از اینکه اینها را تحلیل بکنم یک نکته‌ای را اشاره کنم آن این است که حاج آقا نقل می‌کردند از مرحوم آیت الله آمیرزا عبدالله مجتهدی تبریزی که مرحوم آمیرزا عبدالله مجتهدی تبریزی می‌فرموده که نشانۀ تسلط یک شخص بر یک زبان، زبان خارجی این هست که آن زبان خارجی را بدون اینکه واژه‌ها را ترجمه کند مستقیم از الفاظ به معانی‌اش پی ببرد، لفظ معادل زبان مادری در فهم معنا از یک واژۀ زبان خارجی دخالت نداشته باشد و بعد ایشان می‌فرمود که من الآن زبان فرانسوی اینجوری هستم، ترجمه نمی‌کنم اما مستقیم زبان فرانسه را می‌فهمم، خب ایشان خیلی به فرانسه مسلط بوده جزء ادبای زبان فرانسه بود. بحث سر این است که شخصی که یک زبان خارجی را یاد می‌گیرد در آغاز واژه‌ها را در ذهنش ترجمه می‌کند ولی به تدریج دیگر این ترجمه صورت نمی‌گیرد، آن لفظ معادل واژۀ خارجی به زبان بومی آن در فرایند فهم حذف می‌شود بنابراین مستقیما لفظ خارجی معنا را به ذهن اخطار می‌دهد، دیگر این ترجمه نمی‌شود، این چطور می‌شود؟ اینها همه یک مجموعه‌ای هستند که از جهات زیادی به هم شبیه هستند، اینها را باید با همدیگر یکپارچه نگاه کرد. پاسخ مطلب این است که، از همین بحث اخیر شروع کنم، آن این است که ببینید من وقتی یک لفظ خارجی را به کار می‌برم و بلافاصله از یک لفظ خارجی معنای، لفظ بومی‌اش به ذهن من اخطار داده می‌شود و از لفظ بومی معنا به ذهن من اخطار داده می‌شود وقتی این فرایند خیلی زیاد تکرار می‌شود در ذهن انسان بین لفظ خارجی و معنایش قرن اکید ایجاد می‌شود، تکرر استعمال قرن اکید بین آن لفظ خارجی و معنا ایجاد می‌کند، اینجور نیست که حتما باید این واسطه وجود داشته باشد، این قرن اکیدی که ایجاد می‌شود چون ذهن انسان همچنان که از یک لفظ به مثلا لفظ خارجی، به لفظ معادلش انتقال پیدا می‌کند به لازم لازمش هم، یعنی لفظ بومی لازمۀ لفظ خارجی است، معنا لازمۀ لفظ بومی است، این لازم لازم به تدریج، لازم مستقیم می‌شود، یعنی خودش یک مدل فرایند ذهنی هست، ذهن انسان این توانایی را دارد که آن لازمه‌ای که این وسط هست و فرایند فهم به وسیلۀ آن لازمه انجام شده آن اگر تکرر استعمال پیدا کند آن حذف بشود، کما اینکه در بحث قرینه هم، اینکه قرینه حذف می‌شود به خاطر همین است که ما بین این لفظ ولو به مؤنۀ این قرینه با آن معنا ارتباط معنوی عمیق برقرار می‌شود، یعنی چون ما هر وقت این لفظ را به کار بردیم ولو با یک قرینۀ، حالا قرینه‌اش هم ممکن است شخصی باشد، ما در بحث چیز عرض کردیم آن قرینه‌ای که اینجا هست ممکن است قرینۀ شخصی باشد، کما اینکه در اینجا همینجور است، ببینید ما لفظ خارجی را که به کار می‌بریم ازش معنا را می‌فهمیم ابتدا از لفظ خارجی معادل بومی‌اش را به ذهنمان خطور می‌کند، این معادل بومی در همه جا یکی است، آن عبارتی که شهید صدر در مورد وضع تعینی ایشان تعبیر می‌کرد که چون این قرینه مختلف السنخ است بنابراین این بین ذات ذوالقرینه و آن معنا قرن اکید ایجاد می‌شود ما عرض می‌کنیم نیازی به این نیست که آن قرینه مختلف السنخ باشد، شبیه همین این ضابطه هست که یک مفهومی که در ذهن انسان شکل می‌گیرد اگر این مفهوم با یک مفهوم دیگری ولو بالملازمه به توصیف یک واسطه‌ای ملازمه پیدا کند و این ملازمه خیلی تکرر پیدا کند آن مفهوم متوسط در عملیات فهم حذف می‌شود و همین حذف لفظ بومی از این سنخ است. در بحث تبدیل مجاز به حقیقت هم ذهن انسان آن مراد استعمالی را حذف می‌کند، ما مراد تفهیمی به توسیط آن مراد استعمالی معنای حقیقی صورت گرفته ولی چون این لفظ با آن معنایش، معنای تفهیمی همیشه با هم بودند، دو تا شیءای که با همدیگر زیاد کنار هم قرار می‌گیرند بینشان قرن اکید ایجاد می‌شود ولو این وسط یک چیزی هم وجود داشته باشد، یعنی ما بین لفظ و معنای مجازی که مراد تفهیمی هست وقتی خیلی این لفظ، هر وقت این لفظ به کار می‌رود آن معنای مجازی به ذهن انسان اخطار داده می‌شود ولو به توسیط مستعمل فیه حقیقی باشد و مراد استعمالی حقیقی باشد به تدریج آن مراد استعمالی حذف می‌شود و مستقیم یک نوع ارتقاء رتبه پیدا می‌کند، یعنی مراد تفهیمی تبدیل می‌شود به مراد استعمالی. یکی دو تا نکته را الآن دیگر فرصت نیست، من بعضی از نکات را اینجا تیتر وار عرض می‌کنم بعد از تعطیلات رویش فکر کنید من می‌خواهم در مورد اینها صحبت کنم. یکی اینکه قرن اکید در وضع تعینی چقدر نقش دارد؟ ما چون قبلا اشاره کردیم اصلا وضع تعیینی را به قرن اکید نمی‌دانستیم، آیا در وضع تعینی قرن اکید نقش دارد؟ ندارد؟ قبلا صحبت‌هایی کردیم ولی می‌خواهم این صحبت‌ها را تکمیل کنم، نقش قرن اکید و تحقق قرن اکید در حقیقت وضع تعینی چی است؟ قبلا آنجا هم اشاره کردم بعضی‌ها بین وضع تعیینی و تعینی فرق قائل بودند، وضع تعیینی را از سنخ جعل و اعتبار مثلا می‌دانستند وضع تعینی را از سنخ قرن اکید می‌دانستند، یک همچین تفصیلی هم اینجا هست، این یک نکته.

نکتۀ دیگر اینکه ما استعمال را مستعمل فیه را غالب می‌دانستیم، می‌گفتیم این لفظ غالب بر آن معنا باید باشد، این تحلیلی که امروز انجام دادم بحث غالبیت در بحثش نبود، بحث این بود که معنای مجازی معنای طولی است، معنای تبعی است، بحث سر این هست که این معنای تبعی چطور غالب می‌شود؟ غالبیت لفظ برای معنای مجازی که لفظ به کثرت استعمال در او استعمال شده است در او البته استعمال شده است نمی‌خواهم بگویم یعنی در مورد او استعمال شده و مراد تفهیمی با آن معنای مجازی بوده این غالبیت لفظ برای معنای مجازی که قوام استعمال به عقیدۀ ما به این غالبیت است این غالبیت چجور شکل می‌گیرد؟ یک بحث این هست که چطور آن معنای حقیقی از فرایند استعمال حذف می‌شود و مراد استعمالی همان مراد تفهیمی می‌شود؟ یک بحث این است که برای اینکه مراد استعمالی می‌خواهد بشود باید غالب بشود، این غالبیت چه شکلی شکل می‌گیرد؟ این هم دو بحث.

**شاگرد:** غالبیت مگر معلول نیست؟ نتیجه نیست؟

**استاد:** نه همین را حالا بعد یک قدری بعدا می‌خواهم در مورد این مفهوم غالبیت یک کمی صحبت کنم که آن بحث‌ها روشن‌تر بشود، این هم دو صنف سوال.

سوال سومی که اینجا هست که باید رویش بعدا صحبت کنیم و ان شاء الله بعد از تعطیلات در موردش می‌خواهیم صحبت بکنیم آن این است که ما دلالت وضعیه را، دلالت تصوریه نمی‌دانستیم، می‌گفتیم دلالت وضعیه دلالت تصدیقیه است، اگر دلالت وضعیه را دلالت تصوریه می‌دانستیم خب دلالت تصوریه همان قرن اکید هست و تحلیل قرن اکید و امثال اینها کافی بود برای حل این مشکل وضع تعینی، ولی روی مبنای ما که دلالت وضعیه اصلا دلالت تصدیقیه است، قصد المتکلم افهام المعنا درش دخالت دارد، این قصد المتکلم افهام المعنا این وسط چجوری ایجاد می‌شود؟ بحث سر این هست که با توجه به تفسیری که ما از دلالت وضعیه می‌کردیم که قصد المتکلم اخطار المعنا را هم دخیل می‌دانستیم این دلالت، یعنی وضع تعینی چجور تحلیل می‌شود؟ این به خصوص این نکتۀ اخیر نکته‌ای هست که من سابق هیچ بهش نپرداخته بودم، چون ما سابق در مورد حقیقت وضع هیچ صحبت نکرده بودم، حقیقت وضع را در همان مبنای شهید صدر و قرن اکید و روی آن مبانی پیش برده بودیم ولی با توجه به مطالب اخیری که امسال طرح کردیم بحث وضع تعینی را باید یک بار بازسازی کرد، حرف‌هایی که سابقا ما در مورد وضع تعینی داشتیم یک مقداری حرف‌ها را براساس مبانی جدید باید تحلیل‌ها را ارائه داد و اینها نکاتی هست که ان شاء الله بعد از تعطیلات در موردش صحبت خواهیم کرد. ان شاء الله که در این ایام هم شادی هست، به هر حال ایام منسوب به اهل بیت علیهم السلام هست در این ایام ما را از دعای خیر خودتان محروم نخواهید کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد